سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 8

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه

خطبه اول منبر با متن تفاوت دارد

نام احمد نام جمله انبياء است   چون كه صد آمد نود هم پيش ماست

روز جمعه و متعلق به وجود مسعود اعلي حضرت بقيه الله ارواحنا فداه، از همان ابتداء منبر قافله بستيم و در خانه اين بزرگوار رفتيم و در حقيقت در خانه همه ائمه: و همه انبياء: رفتهايم.

خدا به عز و جلال خودش و به عظمت و كبريائي خودش، ظهور موفورالسرور اين بزرگوار را در زمان حيات شما قرار بدهد.

همه شما را به نصرت و ياري آن بزرگوار سعادتمند كند.

لهذا، بايد عرض ادب و اظهار اخلاص شما به ساحت ولايت آن حضرت، به نسبت روزهاي گذشته، ممتاز باشد، يعني با عشق و شوق و شور و سرور ديگري، در موقع قيام به نام آن امام همام، از آن صلوات‌هاي عاشقانه‌اي كه ان‌شاءالله در ديدارش خواهيد فرستاد، امروز وقتي بلند شديد، بايد آن‌طور صلوات‌هاي عاشقانه باشد، تا به نسبت روزهاي گذشته، جمعه شما از روزهاي گذشته ممتاز شود.

سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم

و اللعن الدائم علي اعدائه

اعدائه.

اهل علم فهميديد؟

و اللعن الدائم علي اعدائه ابد الابدين

براي اين‌كه از مطالب ايام گذشته منحرف و منصرف نشده باشيم و در عين حال رعايت تناسب روز و صاحب روز را كه امام زمان7 هم هست، كرده باشيم، چون امروز، برای امام زمان7 است، روزي است كه توقع و انتظار ظهور آن حضرت در اين روز است و جمعه را هم جمعه ناميده‌اند براي اين‌كه مردم به ظهور اين حضرت، مجتمع بر كلمه هدايت و حق ميشوند. رعايت اين موضوع هم شده باشد، من باب مقدمه، دو سه كلمه عرض ميكنم.

خدا را براهين و حجج و آيات و نشانهها، فراوان است. چنانچه سه روز قبل اشاره كرديم:

هر گياهي كه از زمين رويد وحده لا شريك له گويد

همه ذرات ممكنات به كمالات وجودي و به تفرد و توحدي كه در كمالاتشان دارند، نشانه كامل مطلق، يعني خداي بر حق و نشانه وحدانيت او هستند. به وحدانيت خودشان، خبر از وحدانيت صانع خود ميدهند، و به كمال وجودي خود، كمال مطلق حق بر حق را نشان ميدهند. وليكن اين اشياء به حسب آيتيت مختلف هستند،

همه آئينه اويند و دلكش

و ليكن آئينهها مختلف است.

من باب مثال، اين آئينههايي كه الان در درست ما است، مختلف است، از حيث كوچكي و بزرگي، صفا و كدورت و جلاء و غير جلاء مختلف است. يك آينه كوچک است كه فوكولي‌ها توي جيب شلوار خودشان دارند، جيب‌هاي آن‌ها هم پشت سر آن‌ها است، نميدانم اين چه خصوصيتي است كه بايد جيب خودشان هم در ما تحت خودشان باشد!

عرض ميكنم، يك آئينه كوچک آن‌جا ميگذارند تا زلف عنبرين و روي ياسمين خود را هر ساعتي خواستند نگاه كنند. اگر زلف اتريشی خراب شده است، درستش كنند. اين يك نوع آينه است، فقط ابرو و پيشاني و موي پر پيچ و خم زلف را نشان ميدهد.

يك آئينه مقدسين در قديم الايام در جای نماز خود داشتند، همان‌طوري كه درويش‌ها چند تا سلسله دارند، مقدسين هم داشتند. يك مسواك چوب اراك بود و يک شانه‌ای بود كه بايد از چوب‌هاي عود

باشد و يك آئينه بود و تسبيحی و انگشتري و مهری، هفت تا هشت تا بود و در ماه مبارک رمضان با قرآن و مفاتيح به مسجد ميآوردند.

خدا آن‌ها را رحمت كند، و خدا باقي مانده‌های آن‌ها را براي ما باقي بگذارد.

بوي دين و آثار دين از همان پير و پاتال‌های قديمی ميآيد.

به هر حالت، يك آئينه‌ای هم اين‌ها داشتند براي اين‌كه محاسن مبارک خود را شانه كنند، لثههاي خود را نگاه كنند كه خوني نباشد.

آئينهها مختلف است. يك آئينه است كه تا به سينه نشان ميدهد، يك آئينه است كه تا به كمر نشان ميدهد، يك آئينه قد نما هم داريم. آئينه قد نما، آن است از سر تا به پاي انسان را به انسان نشان ميدهد. گاهي هم اسباب شبهه ميشود.

اول مجلس است يك كلمه بگويم تا بخنديد.

يك تاجري در خراسان بود و او رفيق من بود، خيلي با هم صميمي بوديم، من گاه‌گاهي منزل او ميرفتم. از بس رفيق بوديم ديگر احتياج به بودن خودش در منزل نبود، من كه ميرفتم در مي‌زدم، در را باز مي كردند و توي تالار ميرفتم. يك روز در زدم، در را باز كردند، توي تالار رفتم، در اطاق بالا تالار بزرگي بود. همچنان‌كه از در وارد شدم ديدم يك شيخنا مُعصای مُعبای مُعمم، هم از آن در اطاق وارد شد. تعجب كردم، مگر اين اطاق دو تا در دارد؟ آن كيست؟ چطور مقارن و مصادف با ورود من وارد شد؟ خيلي خودم را جمع كردم، يك وقت ديدم يك آينه بزرگی تازه خريده‌اند، آن‌جا گذاشته‌اند، محاذی در است، من كه از در وارد شدم توي آئينه افتادم و اشتباه شده است.

به هر حالت، آئينه قد نما داريم كه سر تا به پاي انسان را نمايان ميكند. كمالات بالای سر، كمالات توي سينه، كمالات روي شكم، هر زينت و آرايشي و هر عيب و نقصي كه از موي سر تا ناخن پا در انسان باشد، آن آئينه قدنما مينمايand.

حق متعال را در اين عالم مرائي متعدده و آئينههاي مختلفي است. آئينه كوچولو دارد، آئينه بزرگـتر دارد، آئينه بزرگـتر دارد. يك آئينه دارد كه قدنما است. يعني چه؟

يعني تمام صفات كمالي حق متعال را از صفات جلال و جمال به مقداري كه ظرفيت امكان اجازه ميدهد، او به خود گرفته است و كمال لايتناهي غيب حق متعال را از سنخ خودش نشان ميدهد.

پدر و مادر به بچهها محبت دارند، اين رافت و محبت پدر و مادر به بچهها كه خيلي هم شديد است و اكيد است و مديد است، اين يك آئينه كوچكي است كه رافت خدا را به بندگان در اين آئينه مينماياند و ما می‌فهميم. از اين رافت، رافت خدا را ميفهميم. مثال به پدر و مادر زدم، زيرا كه اشد مراتب رافت و محبت، نوعا محبت پدران، بلكه مادران است. پدران هم «فيه شيء» است، عمده مادرها است كه در حد جنون عاشق بچههاي خود هستند. اين رافت یک نمونه‌اي و يك نشانه‌اي است از رافت بي‌نهايت خداي متعال.

من باب مثل، در بازار، در دكان خرازي كه ميروی، ميبينيد هفتاد تا هشتاد رقم و قلم جنس گذاشته است، اما هر كدام اين‌ها یک نمونه‌اي است از آن‌چه كه در انبارش است. در انبار فرض بفرمائيد ده صندوق سوزن است، بيست صندوق شانه است، از آن يك دانه نمونه آوره و در مغازه گذاشته است. يك بسته كوچولوي سوزن، يك بسته شانه را نمونه و نشانه برای جنس انبار گذاشته است.

آن‌چه كه در خزانه غيب خدا است غيرمتناهي و بي‌پايان است. رافت خدا اندازه ندارد، نه از حيث كيفيت و نه از حيث كميت. حالا اگر شرح كيفيت و كميت را بخواهم بدهم، وقت مجلس گرفته ميشود، همين‌قدر اشاره‌اي ميكنم محضر بزرگان، سيما حضرت بندگان آيت الله العظمي حضرت آقاي خوانساري كه خداوند وجود مسسعود ايشان و جميع روحانيين ما را براي عموم طبقات مسلمين، نه تنها شيعيان، وجود آن‌ها را باقی و مستدام و برقرار و سالم بدارد.

عرض ميكنم: از حيث كميت، رافت خدا چند عدد است، عدد ندارد، از تعداد خارج است. از حيث كيفيت، چون رافت بر حسب كيفيت مختلف است: يك محبتي بنده به رفيقم دارم، يك محبت هم مادرم به بنده دارد، محبت مادر به من، صد برابر سنگين‌تر و شديدتر است از محبتی كه من به هم‌درسم خودم و يا هم‌مباحثه خودم و رفيق مدرسه و يا دكان خودم دارم.

اين را كيفيت ميگويند. عدد كيفيت، بنده مهرباني به برادرم، به خواهرم، به پدرم، به مادرم، به بچه‌ام، به عمويم، عمه‌ام، خاله‌ام، خالويم دارم، صد تا را بشمار، اين را از حيث عدد ميگويند. رافت خدا از حيث عدد، پايان ندارد و از حيث كيفيت و عُدد هم پايان ندارد. آن وقت از اين جنسي كه در خزانه غيب خدا مخزون و مكنون است، يك نمونه‌اش را در دنيا آورده‌اند. رافت مادر به بچه‌اش، خاصه بچه شير خواره‌اش، خاصه آن وقت كه پُستان در دهان بچه شيرخواره نهاده و بچه دارد مك ميزند، آن شديدترين حالت رافت مادر به بچه است. اين يك نمونه اندكي از رافت بي‌پايان خداست. و همچنين و همچنين.

مثلا علم علماء، فلان آقا عالم است، در يك رشته يا در رشته، فقه تنها يا فقه و اصول، يا فقه و اصول و درايه و رجال، يا درايه و رجال و ادبيات، يا معقول، يا كلام، يا همه اين‌ها، يا علوم جديده، فيزيك، شيمي، حساب، جغرافيا، هندسه، رياضيات، اين در يك علم يا ده تا علم، اطلاعاتي دارد، اين دانائي ايشان، يك نمونه‌اي از دانائي بي‌نهايت خدا، دانايي‌اش چه از حيث عدد و چه از حيث عُدد.

چون علم‌ها هم بر حسب كيفيت مختلف ميشوند: يك علم وهبي است، يك علم خيالي است، يك علم ظني است يك علم قطعي يقيني است، باز قطعي يقيني، علم اليقين است، حق اليقين است، عين اليقين است. اين‌ها درجات علم است كه حالا وقت تفصيلش را هم ندارم.

خداي متعال علم و دانائيش بي‌اندازه و بي‌پايان است، حد ندارد، عدد ندارد، علم خدا واحد لابتاويل عدد است، چه از حيث كميت و اندازه و چه از حيث كيفيت و خصوصيت.

اما علم اين حجه الاسلام، آيت الله، يا علم فلان پروفسور در حقايق معلومه، اين يك نمونه‌اي است كه در دكان دنيا از آن علم بي‌پايان خدا آورده‌اند و گذشته‌اند. قدرت و توانائيش، عزت و بزرگواريش، غنا و ثروتش، حال ترحم و رحمتش، حال قهرمانيت و هيمنتش، هريك از اين‌ها يک كمالي از كمالات خدا است كه خداي متعال در غيب مصون و در نهان مكنون خودش، لايتناهي، اين كمالات را دارد. اين‌ها نشانه‌هاي كوچك و نشانههاي متوسط هم در دنيا دارند.

خوب،

اين خدا دائما براي بشر قادر مختار، نه براي جانورها، نه براي نباتات، نه براي جمادات، گرچه من را در آن مقوله حرف‌ها هست، اما از افق اين مجلس خارج است، آن يك مجلس خصوصي ميخواهد و اهل علميكه عارف به اصطلاحات فني فلسفي باشند تا من براي آن‌ها بيان كنم، آن‌ها هم دارند، ولي فعلا در آن مقام نيستم. براي بشر عاقل قادر مختار، دائما بايد يك آينه سر تا پا نماي خدا در اين نشئه باشد، بايد باشد، كه اين عالم، اين قادر، اين رئوف، اين رحيم، اين عزيز، اين مهيمن، به هر يك از كمالاتش، نشان دهنده كمالي از كمالات جلال و جمال حق متعال باشد، به آن قدري كه ظرفيت امكان اجازه ميدهد.

چون، باز اين را آقايان بگويم، قرآن مجيد ميفرمايد: (فاحتمل السيل زبدا رابيا) [1] هر چيزي يك ظرفيت خاصي دارد، به اندازه ظرفيتش به خود ميگيرد، زيادتر نمی‌گيرد، اگر زياد بخواهند به او بار كنند، مي‌تركد.

اين حوض، هزار گالن آب مي‌گيرد، اگر بخواهند دو هزار گالن آب را با قوه فشار وارد اين چهار ديواري حوض كنند، چهار ديواري را به عقب ميبرد و ميشكاند،یک بطری آب یک گالن آب می‌گیرد، اگر بخواهند دو گالن آب را با فشار وارد کنند، شیشه را می‌ترکاند، جای تردیدی نیست. هر چيزي يك ظرفيت خاصي دارد و به اندازه ظرفيتش ميگيرد، بيشتر از ظرفيت ممكن نيست، ظرف ميشكند.

به قول بچه فوكولي‌ها توي پرانتز، يك نكته را بگويم:

«حاج ملا هادي سبزواري» يكي از حكماي اخير دوره «ناصر الدين شاه»، قرن گذشته بوده است. در ميان حكماء و فلاسفه آن تاريخ، ايشان بنام بوده است، اطلاعات فلسفي ايشان، بيشتر از هم قَدَمانش بود، مردي بوده و مجموعه‌اي بوده است. من شاگردانش را ديده‌ام، مرحوم «حاج ميرزا حسين زمنجيني» كه «آقا بزرگ» در سبزوار به او ميگفتند، او شاگرد «حاج ملا هادي سبزواري» بود، من ملاقاتش كرده بودم. يك طبيبي هم بود كه شاگردش بود. «حاج ملا هادي» مرد با حال بوده است.

روزي بعد از اتمام درس به خادم «مدرسه حكيم» در «سبزوار» ميگويد: فلان شيخ را مراقبش باش، خادم مدرسه هم ميگويد چشم! خادم مدرسه خيال ميكند كه منظور حرف حاجي كه فرموده‌اند مراقبش باش، يعني طلبه است و گرسنه نماند، برهنه نماند، مراقبت مادي و مالي و ارتزاقي، اين‌طور خيال ميكند، ميگويد: چشم.

اين را يكي از شاگردان حاجي براي خود من نقل كرد، گفت شب شد، وسطهاي شب يك وقت ديديم سر و صدا بلند است، دود و گند و بو و يك حكايتي! از اطاق بيرون پريديم، چه خبر! چه خبر! ديديم شعله آتش است با دودهاي متعفن، كه از اطاق آن آخوند بلند شده و فضاي مدرسه را پر كرده است، خادم و طلبهها ريخته‌اند، خلاصه كلام ما هم رفتيم. در از داخل بسته بود، با تيشه و تبر و كلنگ در را شكستيم، وقتي در را شكستيم، ديديم شيخنا لخت و عور مادرزاد شده است.

تمام اثاثيه‌اش را هم جمع كرده است، كتاب‌ها، لحاف، پوستين، پلاس، هر چه دارد، آخوندها همين‌ها را دارند، چيز ديگري كه ندارند، قالي آرانی كه ندارند. اين‌ها را جمع كرده وسط اطاق و روي هم ريخته و يك شيشه نفت هم بالايش ريخته و خودش هم لخت و عور مادر زاد رفته بالا نشسته است، بالاي خودش هم نفت ريخته و خودش را آتش زده است! گند و بو و جِز وِزش فضاي مدرسه را پر كرده است.

صبح كه حاجي آمد، به خادم گفت: نگفتم مراقبش باش؟ گفت: آقا من خيال كردم شما ميفرمائيد گرسنه و برهنه نماند. گفت: نه، ديروز، اين پاي درس من نشسته بود، پرده عرفان درس بالا رفته بود، اين استعداد نداشت، فشار آورده بود و دائم ميخواست مطالب را بگيرد. بچه شيرخوار است، استعداد خوردن باقلوا ندارد. گلوي بچه باريك است، بايد شير نازك مادر را كم كم به او داد، نميشود در گلوي بچه يك تكه بزرگ باقلوا، آن هم باقلواهاي يزد، به حلقش به زور وارد كرد، اگر بخواهد به زور وارد كند، خفه ميشود، معطلي ندارد.

غذاهاي علمي هم همين‌طور است، مطالب معارفي هم همين‌طور است. اين شيخنا، بچه است، استعداد ندارد، بايد شير نازكي از حلقوم او وارد كنند، آن هم كم به كم، اين يك لقمه بزرگی بوده است كه حاجي وقتي صحبت ميكرده در مورد رسخ و فسخ و مسخ، نسخ، چهار مطلب دارند كه در آخر منظومه‌اش هم اين‌ها را ذكر كرده است.

در اين‌جا پرده علم و مطلب عرفاني بالا رفته بوده و اين شيخنا هم استعداد ندارد، به زور ميخواسته در خودش وارد كند، تركيده و ديوانه شده است.

استعداد كه نبود، ظرفيت كه نبود يا كم بود، در آن ظرفي كه ظرفيت ندارد، چيزي نميشود گنجاند و در آن هم كه ظرفيت كم دارد به اندازه خودش، بيشتر محال است.

اين را فهيمديد! و در اين باب من حرف‌ها دارم، اگر خدا توفيق داد و ان‌شاءالله شما زنده، من هم صدقه سر شما، زنده ماندم، در اين مورد حرف‌هايي است، پردههايي است كه شايد ده دوازده روز ديگر آن‌ها را بالا بزنم.

به هر جهت.

به قدري كه امكان حوصله دارد، به قدري كه بشر عاقل قادر مختار، استعداد دارد بايد آئينه قد نماي حق متعال در هر زمان بنماياند كمالات حق مطلق را، عددا، عُددا، عُدد به اندازه استعداد گيرنده و استعداد دارنده.

در اين يك سطر اخير مطالبي گنجانده شد كه به فهرست من گفتم، بخواهم شرحش را بدهم، خود آن يك منبر است.

دارنده و گيرنده، استعداد دارد، ظرفيت دارد، آن‌كسی‌كه از ظرفيت خارج است و بدون ظرفيت است، خدا است. غير حق تعالي همه ظرفيت دارند، همه محدود هستند، همه محصور هستند، همه متعين هستند، همه متشخص هستند. كسی‌كه تعين ندارد، كسی كه ظرفيت ندارد، يعنی محدود به حد

نیست، خدا است، ما بقي همه محدود هستند، همه معدود هستند، همه متعين هستند. آن وقت، آن مقداريكه تعين و حد امكان، اجازه ميدهد، بايد آن آينه قد نماى متعال، به اندازه حوصله امكان، مرآتيت و آينه‌اى داشته باشد و بشر هم به اندازه استعداد خودش بتوانند جمال حق متعال را در آينه وجود اين آئينه سر تا پا نما، مطالعه و مشاهده كنند. اين بايد باشد.

تجار و كسبه، الحمد لله يك عده تجار محترم هم پاي منبر تشريف دارند.

نميشود مغازه داشته باشيد، جنس در انبار هم داشته باشيد، بخواهيد جنس خودت را هم به معرض فروش بگذاري و نمونه‌اش را در دكان نداشته باشي، نميشود. كاسب زياد در مجلس است، همه شما هم جنس زياد داريد، در انبار كلى جنس داريد. مى‌خواهيد جنسى را بفروشيد، نمونه اين را، بايد مسطوره‌اش، لفظ فرنگى آن را نمى‌دانم، فاكتور مى‌گوييد، چون بنده از اين لفظهاى فرنگى بيزار هستم و خيلى هم بلد نيستم تا بگويم. نمونه آن بايد در مغازه خودتان باشد، نشان بدهيد، آقا فاستوني داريم اين‌طوري است، بايد از هر كدام تكه‌اي داشته باشي. مگر آن‌كه جنس در انبار نداشته باشي و يا قصد فروشش را نداشته باشي، اگر جنسي داري و قصد فروش داراي، بايد نمونه‌اش در مغازه‌ات باشد.

خدا جنس دارد، خدا، تاجر است، خدا خريد و فروش ميكند، ديروز ما خدا را رنگـرز كرديم و خم رنگـرزي خدا (صبغه الله، و من احسن من الله صبغه) [2] امروز تاجرش ميكنيم: (ان الله اشتري من المؤمنين اموالهم و انفسهم بان لهم الجنه) [3] ، خريد و فروش ميكند، جنس بده، جنسي بگير. جان بده، بهشت را بگير، پول بده، بهشت را بگير، (اموالهم و انفسهم بان لهم الجنه) [4] ، هم خريد دارد و هم فروش دارد، اين خداي متعال، تاجر است، مغازه‌اش هم دنيا است، «الدنيا مزرعه الاخره» [5] بازار آخرت، دنيا است، اين سوق، آخرت است. خدا، تاجر است، مغازه هم باز كرده كه دنيا است، خدا نادار نيست، جنس‌هايي دارد: علم دارد، قدرت دارد، عزت دارد، ثروت دارد، سلطنت دارد، مهابت دارد، هيمنت دارد، رافت دارد، رحمت دارد، شفقت دارد، الي ماشاءالله، كه از حيث عدد كمالات حق متعال غيرمتناهي است، هزار و يك اسم جلي دارد و الا اسماء الهي غيرمتناهي است و هر كدام هم در بي‌پايان و در بي‌نهايت است. همه اين جنس‌ها را دارد، همه اين جنس‌ها را هم بكار مي‌خواهد بياندازد، اين بايد در مغازه‌اش نمونه داشته باشد، بايد در اين دكان، در آن قوطي كه دارد، قوطي مغازه خدا در اين دنيا، انبياء هستند، توي قوطي اين‌ها بايد نمونه اين جنس‌ها باشد.

حجج الهيه و انبياء و اوصياء انبياء، آئينههاي قدنماي حق متعال هستند كه به اندازه حوصله امكاني خودشان، از عدد و عُدد كمالات حق متعال گرفته‌اند و به اندازه استعداد و ظرفيت ديگران به آن‌ها نشان ميدهند، تا آن‌ها مشاهده جلال حق، جمال حق، كمال متعال حق را در اين آئينه‌ها بكنند و پي به كمال خدا ببرند.

اين حجت الله، امروز در روي زمين پسر امام حسن عسكري7 است، بدون اين آئينه نميشود و اين چنين آئينه‌اي، احدي در عصر غيبت كبري ادعا نكرده كه من هستم مگر آن‌كه رسوا و مفتضح شده است، فضاحت در همان اول امر بالا آمده است. آن‌كسی‌كه به حكم نقل، قطعي و يقيني است، به حكم نقل، اين ديگر بيانش با نقل است، عقل در جزئيات نميتواند دخالت كند، جزئيات برای حس است و مدارك حسي است و نقل هم مُدرك به مدارك حسي است. فضلا فهميديد چه گفتم!

روی نقل قطعی امروز پسر امام حسن عسكري7 آئينه قدنماي حق متعال است و كمالات حق، عددا و عُددا در سيماي اين بزگوار و از مجلاي اين حضرت متجلي است.

خدايا به ذات غيبت خودت كه او را از غيب به شهود بياور.

اين آمين بود! ولي نه از آن آمين‌هاي مستانه‌ای كه ما را هم به حال بياورد. اگر ميگفتم خدايا به ذات مقدست، تا آخر ماه به هر يك از اين حضار هزار تومان برسان، همين‌طور آمين ميگفتيد؟ به يک عشقی آمين می‌گفتيد.

خدايا، اي صاحب غيب و شهود، اي آن‌كه غيبت در شهادت، و شهود و شهادتت در غيب است، اي معروف در عين احتجاب، به ذات غيب خودت، اين غيب ما، اين آب معين غايب ما را به زودي ظاهر بفرما.

حالا اين يك چيزي شد، از اول ميتوانسيتد اين چنين آمين بگوئيد.

خدايا همه اين جمعيت را دنبال سر روحانيين خود، در مجلس ما امروز روحاني خيلي زياد است، همه روز زياد است، در ظل لواي پيشواي آن‌ها، حضرت آيت الله العظمي آقای «خوانساري» كه در شبستان هستند، من جرات نمی‌كنم بگويم آن‌جا هوايش خوب نيست، تشريف بياوريد بيرون، اگر هم بگويم شايد مورد قبول نشود،

خدايا همه اين جمع را در ظل ولای علما و پيشوايان خود و زير پرچم روحانيت روحانيت شيعه، به ديدار امام غايبشان و به نصرت آن بزرگوار به زودي سعادتمند فرما.

بر باد داد زلف مجعد را		در بند کرده عقل مجرد را

خيلي خوب گفته است، گويندهاش را نميگويم، اساتيد من نقل کردهاند، اما اسمش را نميبرم.

بر باد داد زلف مجعد را		در بند کرده عقل مجرد را

در پيراهن، لطافت اندامش		باشد گواه روح مجرد را

گر پي بري

و الله همينطوری است که اين گفته است بلکه بالاتر است.

گر پي بري به لعل روان بخشش		باور کني حيات موبد را

آب حيوان ؟؟؟ 42:35 ميخواهي، لعل او را ببين.

گر پي بري به لعل روان بخشش		باور کني حيات موبد را

هرگز نبود جز به خط سبزش		آرايش اين رواق زبر جد را

دور جهان به سلطنتش قائم		تا کي کند قيام مجدد را

همه دلها به در خانه او رفته است، من اينجا ملتفت هستم، يك قافله بستهايد، صغير و کبير و عالم و عامي، الان دلهای شما قافلهوار دنبال امام زمان7 رفته است.

خانه، خانه خدا، ماه، ماه خدا، شما بندگان خدا، توجه شما هم، پيشواي بندگان خدا، حالا جاي دعا است، از ما گدائي و از خدا خدائي.

از گدا جز گدائي نيايد		و ز خدا جز خدائي نيايد

حالا وقتي است که ای خدا، ما گدائي ميکنيم، تو بايد خدايي کني، ما که ميآئيم، تو بايد بله بگوئي، چون شان ما گدايي است و عز تو در خدايي است ای خدا.

خدايا به عز و جلال و کبريائيت خودت، و به اسم اعظم اعظم اعظمت خاتم الانبياء9 و به سر سينه علي مرتضي7 همين ساعت امر ظهور و فرج امام زمان7 را اصلاح بفرما.

خدايا، جانها به لب رسيده است. خدايا دلها عقدهدار شده است. تا کی؟

اين شب هجران تا کي؟		اين تيرگی فراق تا کي؟

به حق قرآن عظيم، همين ساعت امر ظهورش را مقرر بفرما.

«يصلح الله امره في ليله» [6] ، مقدمات ندارد، شبيه قيامت است، «ياتي بغته» [7] ، اين علائمي را هم كه نقل فرموده‌اند، حتي آن علائمي را هم كه خودشان تعبير به علائم حتميكرده‌اند، آن حتمی كه «لا يُبدل و لا يُغير» باشد، نيست، در همان‌ها هم بداء هست.

حكمت گفتن اين آيات چيست؟ اين علامات چيست؟ ان‌شاءالله روزهاي آخر كه راجع به حضرت خواستيم صحبت كنيم، آن‌جا اشاره خواهم كرد، والا دست خدا بسته براي هيچ علامتي نيست. يك شب صدائي براي امام زمان7 بلند ميشود.

بدون هيچ مقدمه‌ای (انما امرنا لشیء اذا اردنا ان نقول له كن) [8] می‌گويد: (كن فيكون) [9] ، «قم يا ولی الله و انتقم بي من اعداء الله» [10] چنان‌چه صدا از درخت بلند شد، صدا هم از شمشير امام زمان7 بلند می‌شود. «قم يا ولی الله و انتقم بي من اعداء الله» [11] از جا بلند شو و انتقام بگير.

اين دائر مدار دعاي شما است. من چند كلمه در اين باره بايد بگويم.

بنده البته اطلاعات روايتي كم دارم، قابل نيستم، اصلا لايق اين‌كه بگويم اهل علم هستم، اهل حديث هستم، نيستم، ولي خوب! از بعضي شما بيشتر روايت نگاه كرده‌ام، بي‌اطلاع صرف از روايات نيستم.

من بزرگاني را ديده‌ام كه اغلب شما نديده‌ايد، تعارف هم ندارد، تكبر هم نميكنم، خاك پاي همه شما هستم، ولي بزرگاني را ديده‌ام كه شما نديده‌ايد، صد، نود و نه از شما نديده‌ايد، و تخم آن‌ها را هم ملخ برداشت، ديگر نيستند، نمونه آن‌ها نيستند كه شما ببينيد. بزرگاني كه پيوند با امام زمان7 داشته‌اند. گوش‌هاي خود را باز كنيد، جوان‌ها، بچهها، بي‌ربط نميگويم، روی هوي و بخار معده حرف نميزنم، از روي كتاب نقل نميكنم، جز هدايت شما و حفظ عقيده شما هم نظر ديگري ندارم. من بزرگاني ديدهام كه اين‌ها پيوند ولايتشان گرفته بود، اين‌ها به شرف حضور مشرف شده بودند، پسر امام حسن عسكري7 داراي لباس، داراي گوشت و پوست و استخوان و خون و مژه و چشم و ابرو، نه مهدي خيالي، نه در مكاشفه عرفاني.

آقايان، من الان بالاي منبر هستم يا نه؟ من يك آدم مادي جسماني هستم، زبان دارم، دست و پا دارم، ريش دارم، عمامه دارم، عبا دارم، اين‌ها خيال كه نيست؟ من در نظر شما واقعيت دارم يا شما خيال ميكنيد؟ شما تخيل ميكنيد، گيج شده‌ايد، خيال ميكنيد يك آقا شيخي بالای منبری نشسته است و قار قار ميكند، و الا نه شيخي است و نه منبري است، اين‌ها تصور خيالي مثل تجسم مُبرسمين 50:44 است،؟ مُبرسمين يك چيزهائي را تصور در خارج ميكنند كه واقعيت ندارد، اما ديدن شما مرا، كه

اين‌طور نيست، شما كه ؟؟؟ نكشيده‌ايد، شما كه بنگ نخورده‌ايد، شما كه مست و بي‌هوش و لايعقل نيستيد، آدم‌هاي صحيح و سالم نشسته‌ايد، گوش‌هاي خود را هم باز است، هر دو سوارخ گوشتان هم باز است، و صداي جسماني من را ميشنويد و با دو چشمتان هم من را ميبينيد. اين درست است يا نه؟ اين شك‌بردار است؟ اين توجيه و تأويل دارد؟ نه.

همين‌طور امام زمان7 را ديدهاند. همين‌طور كه من شما را ميبينم، شما خيال نيستيد، رويت من هم، رويت خيالي نيست، رويت مبرسمي و تبرسمي نيست رويت چرس كشيدهها و عرض كنم، افيون كشيدهها نيست، رويت واقعي است. روي همين رويت‌ها، روی همين رويت‌ها و شنيدن‌ها، هزاران اثر بار ميكنيد. همين‌طور عينا امام زمان7 را ديده‌اند. پسر امام حسن عسكري7 توي لباس، روي زمين، نشسته، حرف زده، ايستاده، حرف زده، حاجت روا كرده است، حاجتي كه تاسال‌هاي سال باقي مانده است. فهميديد؟ من اشخاصی را ديدهام، حديث «معنعن» است، اما يك «عن» بيشتر ندارد و آن من هستم، ديگر «عن» دوم ندارد، حديث واسطه نميخورد، حديث، محدث اوليه‌اش بنده هستم و ناقل هستم از آن‌كسی‌كه محل حرف است، راوي دومي در كار نيست، اگر بخواهم احاديث «معنعن» كه روات متعدده دارد بگويم الي ماشاءالله. گوش‌هاي خود را باز كنيد جوان‌ها. گوش به چرت و پرت‌ها و فس و فس‌هاي علقه مضعه‌ها ندهيد، اين‌ها بايد بروند گردو بازي كنند، حيف گردو بازي. اين‌ها از معنويات چه خبر دارند؟

من بزرگاني را ديده‌ام كه شرفياب خدمت پسر امام حسن عسكري7 عنصري مادي در روي همين كره شدهاند و از حضرت گرفتهاند، از حضرت گرفته‌اند. يكي، معنوي گرفته است، يكي مادي از نظر معنوي گرفته است. صرف حرف تنها هم نبوده است، فهميديد؟ اين سنخ بزرگان را ديده‌ام، و با اين‌ها سر و سري داشتهام و محرم راز آن‌ها بوده‌ام و من مورد توصيه و سفارش آن‌ها هستم.

آن‌ها به من ميگفتند و خودشان هم عمل ميكردند، ميگفتند: محمود، تا ميتواني دعا بر فرج حضرت كن، چيزي در نزد خدا و خود آن بزرگوار محبوب‌تر و پسنديده‌تر از دعاي بر فرج اين حضرت نيست. دنبال اين علامت‌ها و تطبيق كردن‌ها كه صدي نود و نه آن، خيال‌بافي است و بعد هم اسباب سستي عقايد ميشود، می‌فرمودند: دنبال اين‌حرف‌ها نرو.

خدا رحمت كند مرحوم «حاج آقا رضاي همداني» را، اول خطيب و اول متكلم شيعه در عرب و عجم، مرد بزرگواري بوده است، فرزند «حاج ميرزا علي نقي كوثر علی شاه همداني»، مردي دانا، دارا، اهل حال، اهل مقال، گوينده زبردست بوده است، كه وقتي به سامرا مشرف شده بود،

مرحوم «ميرزاي بزرگ، ميرزا حسن شيرازي» رضوان الله عليه، شاگرد «شيخ مرتضي انصاري»، درس را به احترام ايشان تعطيل كرده بودند و فرموده بودند: پای منبر ایشان بروید. پنج شب در سامرا منبر رفته بود، و یک کتابي هم نوشته است «هديه النمله» و تقديم ميرزا نموده است.

به هر جهت، اين بزرگوار در همين تهران منبر ميرفت، پسرش «مرحوم ميرزا محمد» هم منبر ميرفت، من ديده بودم. خود «حاج آقا رضا» را نديدم. اين بزرگوار دائم علائم نقل ميكرده است و دائم تطبيق ميكرده است و دائم نويد به مردم تهران ميداده است، بطوريكه ميگفته است: پيرمردهای شما هم حضرت را درك خواهند كرد. حضرت را با اين علائم تطبيقی خيالي خودش تا پشت دروازه تهران هم ميآورده است.

خود آن بزرگوار از دنيا رفت، پيرمردها هم به رحمت الهي واصل شدند، بچههاي آن پيرمردها هم بدنيا آمدند، بزرگ شدند و پيرمرد شدند و به رحمت الهي واصل شدند، نوههاي آن‌ها هم آمده‌اند و حضرت ظاهر نشده است. چون تطبيق‌ها درست و صد در صد نبوده است و اغلبش راجع به خيال بوده است، اسباب تزلزل در عقائد خيلي‌ها شده است.

لذا اساتيد من به من ميفرمودند: در تطبيق علامات بحث نكن اصلا، به علامات چه كار داراي؟ «يصلح الله امره في ليله» [12] ، تا ميتواني بر فرج دعا كن. به من امر كرده‌اند كه نماز نخواني كه در آن نماز، دعا بر فرج امام زمان7 نكرده باشي، بايد نماز تو به دعاي بر فرج امام زمان7 آرايش پيدا كند، در قنوتت بايد دعاي بر فرج كني، اين فرمايش آن پيرمردهاي بزرگ دنيا است، يكه مردهاي دنيا به من بوده است،

امر مساله ظهور امام زمان7 بدائي است.

اين‌جا يك نكته دقيق علمي است، نميتوانم براي شما شرح بدهم. نه اين‌كه تقدير سابق دارد و تغيير پيدا ميكند، اصلا جوهرش بدائي است، مثل قيامت ميماند، «ياتي بغته». اين بزرگان ميفرمودند، هيچ چيزي در جلو انداختن اين كار دخالت و اثر ندارد، آن قدريكه دعاي بر فرج اثر دارد. تا ميتوانيد دعاكنيد بر فرج حضرت. بناليد، بسوزيد، اشك بريزيد، شب، روز، گاه، بي‌گاه، در كوچه، در بازار، در نماز، در حال نياز، تا ميتوانيد دعا بر فرج كنيد، عاقبت يك تيري به هدف ميخورد، عاقبت يك دل شكسته‌اي خالص بي‌ريايی پيدا ميشود كه دل سوخته او، عرش را هم سوراخ ميكند، دعا را به هدف اجابت ميرساند.

ز سوز آه شما فقيران، شود مشبك، اگر كه هر شب فلك ز انجم، زره نپوشد، قمر ز حال سپند نبندد

دعا! دعا!

نيزه مومن، دعا است، اسلحه انبياء و اولياء، دعا است.

چنين شنيديم كه هر كه شب‌ها نظر ز فيض سحي نبندد خدا كارش گشايد فلك به كينش كمر نبند چنين شنيديم كه لطف ايزد بروي جوينده در نبندد دري كه بگشايد از حقيقت بر اهل عرفان دگر نبندد

در نوار نيست

چيزي كه تقديرات را و بلكه قضاء مبرم را تغيير ميدهد، «الدعا يرد القضاء و لو ابرم ابراما» [13] . قضا ماداميكه به امضاء نرسيده است، قابل تغيير است، «اذا وقع القضاء بالامضاء فلا بداء» [14] وقتي‌كه قضا جاري شد و وجود خارجي پيدا كرد، ديگر بداء ندارد. ما داميكه وجود خارجي پيدا نكرده است، دست خدا باز است، يُقدم، يُوخر، يُبدل، يُغير، لذا دعا كنيد.

طلبهها، پيش از درس خواندن دعا بر فرج حضرت كنيد، در خاتمه درس، دعا بر فرج حضرت كنيد، در نوافل ليليه، يازده ركعت نواز شب خود، قنوت‌ها، خالي از دعا بر فرج امام زمان7 نباشد، در فرائض يوميه خود، قنوت‌هاى خود را مزين كنيد به دعاي بر فرج امام زمان7. شما اولي و احق هستيد كه از خدا ظهور مولاي خود را بخواهيد و شما مربي و معلم امت هستيد، ياد بدهيد به آن‌ها دعاى بر فرج را در نمازها، در نماز، نماز! «المصلي مناج ربه» [15] ، نماز موقعي است كه تو با خدا سربگوشي مي‌كني. مناجات از «نجوا» است، بار داده است خلاق السلاطين، در دگاه عظمت خودش تو را بار داده است، خلوت كرده‌اي با خدا، هرچه ميخواهي بگوئي، آن‌جا از خدا فرج حضرت را بخواه.

خدايا، به سر سينه مرتضي علي7 كه يك پرده از اسم اعظم خدا، او است، خدايا همين ساعت او را ظاهر فرما.

مشكلات جهان را بظهور امام زمان7 حل و سهل و آسان فرما.

شيعيان آن حضرت را به ظهور آن حضرت شادان و خندان فرما.

دنيا را بظهور آن بزرگوار، به عدل و داد و كلمه توحيد جاري بفرما.

دیگر بس است، هم شما از پر چانگي من خسته شديد و هم حضرت آيت الله العظمي آقاي «خوانساري» در آن شبستان خسته شده‌اند، من هم از پر چانگي كه كردم، خسته شدم.

حالا يك كلمه گوش بدهيد، اي شيعه، تا حالا از دهان و زبان من گوش ميداديد، مطالبي را راجع به حضرت، حالا از زبان حضرت گوش بدهيد كلماتي را كه آن كلمات شما را تكان ميدهد، اول اهل علم را تكان خواهد داد و بعد هم شما را تكان ميدهد.

امام زمان7 دارد حرف ميزند، خطابش به جدش سيد الشهداء7 است:

«يا جدا اسرع فرسك شاهدا الي خيامك قاصدا باكيا ؟؟؟ 1:05:40» [16]

ياران سيد الشهداء7 و اقربايش كشته شدند، خودش تك و تنها مانده است، قشون حمله ميكرد كه به طرف خيمهها بريزد، تا حالا اصحاب و اهل بيت بودند، جلو ميرفتند و اين‌ها را عقب ميزدند، حال كسی نمانده است، بايد خودش جلو برود و اين‌ها را عقب بزند، شمشير ميكشيد، با آن دل شكسته و با آن سينه آتش گرفته، از يك طرف نعش جوانش را ميبيند، از يك طرف نعش برادرش را ميبيند، رمقی برای امام حسين7 نمانده است، ولي غيرت ناموسي، او را آرام نميگذارد، همين‌طوري حمله ميكند و لشكر را عقب ميزند، مثل شير ژيان حمله به روباه صفتان مي‌كند، اين‌ها را نيم كيلومتر عقب مي‌نشاند.

يك مرتبه از يك طرف ديگر به او حمله ميشود، ناچار است كه اسب را به پرش در آورد و برود جلوي آن‌ها را هم بگيرد و آن‌ها را هم عقب بزند. از خيمه‌ها دور شده است، زن و بچه‌اش خبر ندارند، زن و بچه‌اش مضطرب هستند، آيا زنده است؟ آيا مرده است؟ آيا او را كشته‌اند؟ اين هم دلش كباب است، ناچار بايد بيايد و به شكلی صداي خودش را به زن و بچه‌اش برساند كه نه، من هنوز زنده‌ام، ميآمد بالاي بلندي فرياد ميزد: «لا حول و لا قوله الا بالله»، يعني چه؟

من ميگويم، دلم ميخواهد صداي شما هم بلند شود.

معناي اين «حوقله» اين است كه:

خواهرم زينب3، هنوز بي برادر نشده‌اي، نور چشمانم، سكينه3، بابا، هنوز يتيم نشده‌اي.

اين صدا به گوش آن‌ها ميرسيد، قدري قلبشان آرام ميشد، مي‌گفتند: نه، هنوز آقا داريم، هنوز بزرگتر داريم، هنوز بابا داريم، هنوز سايه بالاي سرداريم.

يك مدتي گذشت و اين صدا ديگر به گوش آن‌ها نرسيد، همه مضطرب هستند، همه منقلب هستند، يا رب چي شده است؟ صداي آقا به گوش ما نميرسد؟

يا الله،

خدايا هركس دلش سوخت و اشكش ريخت، امسال او را به حرم امام حسين7 برسان.

یک مدتي گذشت، یک ربع ساعت، کمتر یا بیشتر، نمی‌دانم!

صدا به گوش آن‌ها نرسيده است، منقلب هستند، يك مرتبه شنيدند صداي ذو الجناح! شيهه ذو الجناح پشت خيمهها بلند است.

خيلي به گريه افتاديد، مخصوصا خيلي از جوان‌ها را مي بينم كه گريه ميكنند،

خدا چشمان شما را تاريك نكند.

خدا چشمان گريان را به جمال امام زمان7 شادان و خندان كند.

همه به هواي آقا بيرون آمدند،

ای وای،

همچنان كه نگاه كردند، ديدند زين ذو الجناح واژگون است، يالش غرق خون است.

اين كلمه ديگر را بگويم و دعا كنم.

تمام زن‌ها و بچهها با پاي برهنه،

در عبارت همين زيارت دارد كه:

سيلي به صورت خود ميزدند،

همه فرياد وا محمداه، وا علياه،

بحق مولانا الحسين المظلوم7 و باهل بيته المظلومين السعداء،

با حال ناله و تضرع به درگاه خدا، همّ شما هم دعاي فرج باشد، باقي دعاهاي ديگر طفيلي باشد.

بموالينا المعصومين و ساداتنا الاطهرين و بمولانا و سيدنا الحجه المنتظر و امامنا الثاني عشر

ده نوبت با حال ضجه و ناله

يا الله

به آیه آیه قرآن و به روح مطهر خاتم پیغمبران، امر فرج امام زمان7 را همین ساعت مقرر بفرما.

ما را به دیدار و به نصرت این بزرگوار سعادتمند بفرما.

دل ما را از مهر و محبت و ولایت این حضرت مملو و سرشار فرما.

قلب مطهر این بزرگوار را از ما بدکاران راضی فرما.

ما را در ظل ولای ولایش از هر خطا و اشتباه و از هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما.

مشکلات ما و همه شیعیان، بلکه همه مسلمانان جهان را حل و سهل و آسان بفرما.

عقده‌ها و گرفتاری‌های ما را برطرف فرما.

گرفتاران بی‌گناه ما را خلاص بفرما.

بیماران ما را لباس عافیت بپوشان.

بیماری نافهمی را از ما دور گردان.

طلب‌های خودت از ما را، امروز ببخش.

توفیق ادای مطالبات خلق را به ما عطا بفرما.

به محمد و آلش:، اولاد ما را از فتنه‌های آخرالزمان حفظ بفرما.

دین و ایمان و عقاید ایشان را از شر این شیطان‌های انسی مانند شیاطین جنی حفظ بفرما.

نعمت ولایت اهل البیت:، سیما امام عصر7 را در اولاد ما، اعقاب ما، نسلا بعد النسل جاری فرما.

این دعایی که می‌گویم مغز و معنی دارد، آمین آن را قرص بگویید.

خدا، آن فرزندی که ولای امام زمان7 ندارد به ما نده.

رفتگان ما را غریق رحمت فرما.

موجودین از روحانیین ما را، طول عمر و عز کامل، توفیق و تایید شامل عطا بفرما.

ما را قدردان سلسله جلیله روحانیین بطبقاتهم بفرما.

هرکس در بنای این مسجد، در بقای این مسجد، کمک مادی و مالی، کمک قدمی، کمک فکری کرده است، و لو به اندازه یک آجر، و از دنیا رفته است، او را بیامرز.

هرکس در این مسجد یک قدم به عنوان بندگی تو برداشته است، یک یا الله به عنوان بندگی تو گفته است و از دنیا رفته است، بیامرز.

همه این گذشتگان را با ما در ثواب این جلسات شریک بفرما.

آن‌ها که ظاهر این مسجد را نگه می‌دارند، آن‌ها که باطن این مسجد را که روحانیت و معنویت آن است، نگه می‌دارند، ظاهر و باطن آن‌ها را در دنیا و عقبی، در ظل ولای خاتم الانبیاء9، مطابق شان خودت نگه‌داری بفرما.

آقایان حاضرین، غیر از آن‌چه که عرض کرده‌ام، اگر حاجت شرعی دیگر دارند، برآور.

آقای آقا جلال درخواست کرده است، ایشان حق خدمت بر شما دارد، هر جلسه‌ای در این مسجد است، ایشان پیش‌خدمتی می‌کند، چایی به شما می‌دهد، سیگار به شما می‌دهد، به گردن شما حق دارد، ایشان مریضی دارد، سه نوبت آیه مبارکه (ام من یجیب) [17] را درخواست کرده که بخوانیم. به نیت شفای مریض ایشان و مرض خود ایشان و بیماری سایر مرضای شیعه بخوانید.

و عجل فرج مولانا صاحب الزمان7.